هوالعلیم

ویژگیهای عارف کامل

قسمت دوم

برگرفته از آثار:

حضرت آیة اللّه الحاج سیّد محمد محسن حسینی

تهرانی

قدّس سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه ربِّ العالَمين،

وصلَّى اللهُ على محمّدٍ و آلِه الطّاهرين

ولعنة الله على أعدائهم أجمعين

شاخصه پنجم: نفس عارف بالله و فعل و تدبير او عين اراده و تدبير حضرت حق است

پنجمين خصوصيّت از خصوصيّات عارف بالله و ولیّ كامل الهی اين است كه نفس او به واسطه فناء در ذات حضرت حق عين تجلّی حق شده است، و فعل او فعل حقّ و تدبير او تدبير حقّ است.[1]

ذات حضرت حق در فعل و خلق حوادث به تفكّر و تأمّل و إعمال رويّه نيازی ندارد، و افعال او بر اساس انطباق با مصالح واقعيّه نمی‌باشد؛ بلكه مصلحت در مرتبه متأخّر از فعل و خلقت حقّ قرار

---

[1] اسرار ملكوت، ج ۲، ص ۳۱۱.

گرفته است نه در مرتبه مقدّم. و به عبارت دیگر: چنانچه در افعال و کردار ما مصلحت به عنوان علّت غایی تلقّی می‌شود، در افعال پروردگار جنبه علّی ندارد بلکه معلول فعل حقّ است، و فعل حقّ علّت موجِده او است نه اینکه او علّت موجده فعل و اراده حقّ باشد.[1]

عارف کامل نیز بر اساس مصلحت و دوراندیشی و إعمال رویّه و تطبیق دادن عمل خود با مصالح و مضارّ نفس الأمریّه کاری انجام نمی‌دهد، بلکه نفس اراده او بر انجام یک فعل همان نفس اراده حقّ است بدون تأمّل و تفکّر و إعمال رویّه.[2]

عارف از بالا به پایین می‌نگرد و دیگر افراد از پایین به بالا می‌نگرند

سایر افراد در ارتباط با افکار و امورات شخصیّه و اجتماعیّه خود باید راهی بس طولانی برای رسیدن به نتیجه بپیمایند و مقدّماتی را پشت سر بگذارند و قضایا و قیاساتی را به دنبال هم ترتیب دهند و

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۱ ـ ۳۱۲.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۵.

مشورت‌ها و صلاحدیدهایی را به کار بندند، تازه به نتیجه درست برسند یا نرسند. این همه خطا و اشتباه و خلاف که ما از بشر مشاهده می‌کنیم از چه باب است؟ مگر تمامی این اشتباهات از بی‌توجّهی و بی‌دقّتی و بی‌اعتنایی رخ می‌دهد؟ خیر! چه بسا انسان کاملًا به همه جوانب و شرایط و احوال یک مطلب به دقّت توجّه می‌کند، و تا جایی که سعه وجودی و ظرفیّت عقلانی او اجازه می‌دهد در اطراف یک موضوع می‌اندیشد، ولی باز مسأله بر خلاف انتظار و توقّع حاصل می‌شود، و چه بسا اشتباهات و خطاهای جبران‌ناپذیر برای انسان پیش خواهد آمد.

این اشتباهاتی که برای اصناف مختلف مردم حاصل می‌شود با دقّت کافی و رعایت همه جوانب، همه و همه برگشتش به نقصان وجودی و محدودیّت سعه اطّلاع و إشراف بر حقیقت امر است.[1]

اینجا است که ارزش و قیمت وجودی یک عارف کامل در مقایسه با سایر افراد از هر دسته و

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۶.

طبقه‌ای به خوبی روشن و واضح می‌گردد، و به این اکسیر حیات و ناموس عالم تشریع و تربیت بیشتر توجّه می‌شود، و این نعمت و کرامت عظمای الهی برای انسان بهتر خود را می‌نمایاند، و ضرورت حضور خود را دقیق‌تر و واضح‌تر نشان می‌دهد، و به آفات و مفاسد عدم ادراک و انقیاد از خود بیشتر توجّه می‌دهد.

حضور صور علمیّه در نفس عارف از مقام اطلاق و کلّیت نشأت می‌گیرد، و در غیر او از جزئیّت و ترکیب و امتزاج صور تصوّریه و تصدیقیّه حاصل می‌شود؛ و به عبارت واضح‌تر: عارف از بالا به پایین می‌نگرد و اوّل نظره او بر جنبه کلّی مسأله و حکم قرار می‌گیرد، و دیگر افراد از پایین به بالا می‌نگرند؛ و این معنی بسیار دقیق و ظریف و قابل دقّت است.

عارف برای ادراک صور علمیّه، منتظر افاضه و اشراق از جانب حیّ قیّوم است؛ چنانچه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برای پاسخ به سؤالات و جریانات، منتظر وحی از طرف حضرت حق می‌بود و هیچ‌گاه برای مسأله و موضوعی که در حیطه

رسالت و مأموریّت او بود به علوم ظاهریّه و رأی افراد و صلاح‌دید اشخاص اتّکا نداشت، و مشاوره با افراد را صرفاً به جهت رشد و ترقّی و بینش آنها انجام می‌داد، نه برای کشف جهالت و رفع ضلالت.[1]

خداوند اراده خود را در نفس ولیّ بدون دخالت هواهای نفسانی إعمال می‌کند

خدای متعال اراده خود را در نفس ولیّ بدون دخالت قوای واهمه و متخیّله و هواهای نفسانیّه إعمال می‌کند، و از این جهت خیال انسان کاملًا جمع و صددرصد نسبت به مسأله وثوق تامّ دارد؛ بر خلاف سایر اشخاص که در آنها احتمال بروز و دخالت سلیقه‌های شخصیّه و آرای باطله و نقصان در اندیشه و غرائض نفسانیّه و ملکات و صفات رذیله به طور جدّی مطرح می‌باشد، و به هیچ‌وجه من الوجوه یک فرد نمی‌تواند به افکار و ایده‌ها و دستورات این‌گونه افراد اعتماد نماید، و به عنوان حجّت شرعیّه و مبرّر عقلیّه در پیشگاه عدل پروردگار به حساب آورد. اختلاف در افعال و کردار

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۷.

ولیّ خدا، نفس اختلاف در ظهورات و بروزات مصادیق مختلفه اراده و مشیّت حقّ است.[1]

عارف امکان ندارد بگوید: من اشتباه کردم، مرا گول زدند، من نمی‌دانستم، ای‌کاش این کار را نمی‌کردم، و اگر مشورت می‌کردم به این اشتباه گرفتار نمی‌شدم؛ زیرا نفس اعتراف با حال و موقعیّت او درست در یک تقابل رودر رو قرار دارد. اشتباه عارف یعنی اشتباه خدا، خطای عارف یعنی خطای پروردگار، و پروردگار که اشتباه و خطا نمی‌کند. گرچه ظهورات حضرت حق متفاوت است، ولی اصل و ریشه و نفس اراده او یکی است.[2]

اختلاف در حالات و گفتار اولیا ناشی از تبدّل ظهورات حقّ است

این اختلافی را که ما در اطوار و حالات و گفتار حضرت والد- قدّس الله سرّه- مشاهده می‌کردیم تماماً ناشی از تبدّل ظهورات حضرت حق بود که از اختلاف در شئون ذات نشأت می‌گرفته است. ذات

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۷ ـ ۳۱۸.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۱۸.

اقدس الهی گرچه واحد است و هیچ اختلاف و تغیّر و تحوّل در آن راه ندارد، ولی ظهورات و بروزات او إلی ما لا نهایة قِلّةً و کِثرةً و ضعفًا و شِدّةً متفاوت است. و این مسأله بسیار بالاتر و عالی‌تر و راقی‌تر از مسأله مصلحت و دوراندیشی و ژرف‌نگری در تفکّرات و آراء و انظار است.

مسأله رأی و نظر عارف مسأله ظهور مشیّت و اراده حقّ است، نه تفکّر و تأمّل و رعایت مصالح و جوانب! و این ظهور و بروز بر اساس نفس اراده پروردگار بدون هیچ واسطه و تعلّقی به کثرات متحقق می‌شود. و امّا از انجا که ما از این نکته غافلیم و اولیا را همچو خود می‌پنداریم، حکمِ مترتّب بر جهالت و نادانی خود را بر آنان می‌نهیم، و از آنان همان چیزی را می‌سازیم که خود بر آن چیز قرار گرفته‌ایم، و مرتبه‌ای را برای آنان قرار می‌دهیم که خود در همان محدوده سیر و تفرّج می‌نماییم.[1]

حضرت موسی و خضر علیهما السّلام دو ظهور و تجلّی متفاوت حضرت حق می‌باشند

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۲۱.

با اینکه هم حضرت موسی و هم حضرت خضر هر دو ولیّ الهی و عارف بالله و محرم راز و سرّ توحید بودند، ولی حضرت حق دو ظهور متفاوت و دو تجلّی مختلف در آنها داشته است که هر کدام منافی با دیگری و در تضاد با یکدیگر بوده‌اند. و این است سرّ توحید و حقیقت تشؤّن پروردگار به شئون مختلف و تعیّن او به اعیان مختلف خارجیّه و موجودات متفاوته، با حفظ بساطت ذات و صرافت وجود حق و تشخّص حقیقی او که همان تشخّص حقیقت وجود است به وحدت شخصیّه خارجیّه، که منافات با کثرت اعتباریّه در مقام جمع ندارد.

حضرت موسی گرچه به مقام رسالت و أولوالعزمی رسیده بود و صاحب شریعت و کتاب بود، ولی هنوز در بعضی از مراتب فعلیّت و توحید به کمال نرسیده بود و احتیاج به تربیت بیشتر و تحوّل افزون‌تری داشت.

از اینجا مسأله روشن می‌شود که علّت اختلاف در کلمات و دستورات و افعال عارف کامل و ولیّ خدا چیست؟ علّت اختلاف در بروزات و ظهورات،

اختلاف در اراده و تجلیّات حقّ است، و عارف در مقام ابراز و اظهار هیچ استقلالی از خود ندارد تا بتواند دخل و تصرّفی در آن بنماید و آن را کم و یا زیاد کند و بر اساس مصلحت به منصّه ظهور درآورد.[1]

علّت عدم اشتباه عارف در أمور اجتماعی و تربیتی

یک بار شخصی نشنید که بزرگانی همچو مرحوم قاضی یا حضرت حدّاد و یا مرحوم والد- رضوان‌الله علیهم أجمعین- بگویند: ما در تشخیص خود نسبت به فلان شخص یا صورت مسأله‌ای اشتباه کردیم و راه به خطا رفتیم، و ای کاش این کار را نمی‌کردیم! چنانچه هیچ‌گاه شخصی از یکی از حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین چنین مطلبی را ادّعا ننموده است.

دلیل این مطلب آن است که: نفس عارف حقیقت مسأله را از نفس امام علیه‌السّلام می‌گیرد بدون هیچ واسطه و امری جدای از اتّصال سرّ و ضمیر خود، و

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۳۱ ـ ۳۳۲.

در این استفاضه و توجّه به مرتبه عصمت رسیده است؛ یعنی هیچ اشتباهی در تلقّی و حفظ و ابلاغ او وجود ندارد. و از آنجا که نفس معصوم علیه‌السّلام مبرّی و منزّه از هر گونه خطا و اشتباهی در هریک از مراتب ثلاثه مذکورهمی‌باشد، پس کلّیّه مطالب و دستورات و کارهای عارف کامل مصون از خطا و اشتباه خواهد بود.

البتّه این مسأله در اموری است که ارتباط با مصالح افراد و امور اجتماعی و تربیتی اشخاص داشته باشد، و همین‌طور در مسائل اعتقادی و مراتب شهود و کشف از خطا معصوم و مصون باشد؛ و امّا در امور عادی و روزمرّه که هیچ ربطی به قضایا و مسائل مذکوره فوق ندارد ممکن است اشتباهی از آنان سر زند که شرح این مسأله تا حدودی در آینده نزدیک خواهد آمد.[1]

وجوب اتّباع از منویّات انسان کامل، عقلی و فطری است و نیاز به نصّ و دلیل نمی‌باشد

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۳۶ ـ ۳۳۷.

وجوب متابعت از دستورات و منویّات عارف کامل وجوب عقلی و فطری و جبلّی است و نیاز به اقامه دلیل از ناحیه شرع و نقل ندارد. و به همان ملاک که وجوب اطاعت از امام معصوم علیه‌السّلام وجوب عقلی و فطری است (خواه از سوی پروردگار نصّی بر این الزام و ضرورت بیاید- که به نحو متواتر این مسأله به اثبات رسیده است- و خواه از ناحیه حضرتش بر این مطلب تصریحی نیامده باشد...) به همان ملاک کلام عارفِ کامل- نه هر مدّعی و کلاهبردار- که در تحت اشراف تامّ و سرّ و قلب امام حیّ معصوم علیه‌السّلام قرار گرفته است و از وجود خود رسته و به وجود امام حیّ قیّوم علیه‌السّلام پیوسته است و فناء ذاتی- نه حتّی صفاتی و اسمائی و افعالی- در ذات مقدّس حضرتش حاصل نموده است، عیناً مانند کلام امام معصوم علیه‌السّلام از حجّیت ذاتیّه و الزام عقلی و فطری برخوردار خواهد شد. و این حجّیت احتیاجی به دلیل نقلی و الزام تنزیلی و تعبّدی ندارد.[1]

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۳۷ ـ ۳۳۸.

وقوف عارف بر ضمایر و نیّات را می‌توان از مجالست با او به‌دست آورد

مَثل عارف کامل مثل نور است که: الظّاهرُ بنفسه المُظهِر لغیره است؛ هم خود روشن و مبیّن و واضح است و هم برای دیگران موجب روشنایی طریق و نورانیّت مسیر و امور آنها خواهد بود. اثبات صحّت و اتقان عارف نیازی به اقامه دلیل و برهان ندارد؛ چند دقیقه با او بنشینی به حقیقت نفس او در حدود مشاعر و استعداد خودت پی خواهی برد. امّا برای غیر او باید هزار من سریش بار اشتران و استران نمود تا پایه‌های أوهَنُ مِن بَیت العنکبوت او را با آن استوار نمود، و ظاهری عوام‌فریب جهت رونق دکّان خدعه و تزویر دست و پا نمود.[1]

علم عارف بالله به اشیاء علم حضوری است

نفس عارف کامل مرآت و مظهر تجلّی ماسِوی الله است، و آنچه خدای متعال از اسماء کلّیه و صفات جمالیّه و جلالیّه خود در عالم اعیان تنزّل داده و تعیّن

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۴۲.

نموده است نسخه اصلی آن در نفس انسان کامل منطبع و منقوش است. و عارف اشیاء را نه به صورت و شکل و عکس آنها مشاهده می‌کند، بلکه با نفس و حقیقت اشیاء وحدت و عینیّت حاصل می‌نماید، و این قسم از علم را علم حضوری می‌نامند و آن بالاترین و عالی‌ترین مراتب علم است.[1]

بنابراین هر تغییری که در عالم کبیر اتّفاق می‌افتد آن تغییر در نفس انسان کامل است و او آن تغییر را در نفس خود مشاهده می‌کند، نه اینکه به او علم حاصل می‌کند به علم حصولی و اکتسابی و از خارج، بلکه خود آن شیء را در نفس خود مشاهده می‌کند؛ گویا خود، آن تغییر و تحوّل را انجام داده است.

و بدین جهت عارف هیچ‌گاه خارج از ذات خود چیزی را نمی‌جوید و از جایی برای کشف مجهولی واسطه نمی‌آورد و حیله نمی‌طلبد، بلکه در وجود خود به جستجو می‌پردازد و هم مجهول و هم حلّ آن را از وجود خود می‌طلبد؛ زیرا او حقیقت اسم علیم و قدیر و حیّ شده است، و همه اسماء و صفات

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۴۵.

اَلَهیّه- چه کلیّه و چه جزئیّه- از این سه اسم نشأت می‌گیرد. پس همه اسماء اَلَهیّه با همه محتویات آنها در نفس عارف مستقرّ شده است، و صورت نفسیّه او وزان صورت حضرت حق شده است، و همه تجلّیات ذات در نفس او متجلّی شده است.[1]

عارف در عین تعلّق به امور ربطیّه فقط مشیّت حقّ را تنفیذ می‌کند

عارف در عین تعلّق به امور ربطیّه و انتسابیّه فقط مشیّت حقّ را تنفیذ می‌کند لاغیر. محبّت و انس با منتسبین به خود اعمّ از ارحام و خویشاوندان و اصدقاء، حتی افراد عادی به یک دید وسیع‌تر و سعه بیشتر به جای خود، و انفاذ و تثبیت تقدیر و خواست و مصلحت الهی بأیّ نحو کان و لو بلغ ما بلغ نیز به جای خود، و لا یشغله شأنٌ عن شأنٍ فی طرفة عینٍ أبدًا.

نفس عارف کامل و ولیّ‌خدا تجلّی همان اراده حقّ است، چه خواست او به طرفی تعلّق بگیرد و یا

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۴۷.

نگیرد. و تمام این مسائل به جهت از دست دادن نفس حیوانی است و تبدّل آن به نفس رحمانی، و گرچه در بعضی مواقع میل او ممکن است به ثبوت یک شیء یا عدم آن بر طبق همان تعلّقات قرار گیرد، ولی خواست و اراده فقط بر محوریّت مشیّت و تقدیر حقّ دور می‌زند و بس.[1]

شاخصه ششم: در کلام و کردار عارف کامل شکّ و تردید و احتیاط راه ندارد

ششمین خصوصیّت از خصوصیّات و ممیّزات عارف کامل این است که در کلام و یا کردار او شکّ و تردید و احتیاط وجود ندارد، و أعمال او از روی إتقان و إحکام و إبرام است. عارف هیچ‌گاه فردی را امر به احتیاط نمی‌کند، و خود نیز در فتوا و حکم، احتیاط ندارد و همه احکام و مبانی برای او همچو آفتاب واضح و روشن است.[2]

علم اولیای الهی همانند امام علیه السّلام علم کلّی شده است

نفس ولیّ خدا و عارف کامل که به نفس امام

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۵۷ ـ ۳۵۸.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۵.

علیه‌السّلام متّصل است و از آن حضرت إشراب می‌شود و علم او به عنایت امام علیه‌السّلام مبدّل به علم کلّی شده است، همانند خود امام دارای نظر قطعی و اراده‌ای بتّی و عزمی استوار و رأیی خلل‌ناپذیر نسبت به احکام و تکالیف می‌باشد، و اگر در مسأله و یا موضوعی نظری را ابراز داشت این مطلب حکایت از إشراف او بر حقیقت مطلب و نفس الأمر می‌نماید، و اگر چنانچه صلاح در پاسخ دادن ندید از ابراز و اظهار مسأله خودداری می‌نماید و یا به نحوی مسأله را به دیگری ارجاع می‌دهد و خود از اظهار رای در این مورد سر باز می‌زند.[1]

عارف بالله و بأمرالله در کیفیّت اطّلاع بر تکلیف، نفس حکم‌الله الواقعی در قلب و آینه نفس او تجلّی و ظهور می‌یابد و هیچ امر مبهم و نقطه اجمالی نسبت به موضوع و یا شرایط آن و یا قراین محفوفه و نفس حکم برای او بأیِّ وجهٍ من الوجوه باقی نخواهد ماند. و از آنجا که نفس عارف کامل با نفس ولیّ حیّ و قطب عالم امکان، صاحب ولایت کلیّه الَهیّه اتّحاد

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۷۲ ـ ۳۷۳.

وجودی و عینی دارد- یعنی نفس ولایت کلیّه الَهیّه که در حقیقتِ امام معصوم علیه‌السّلام ظهور می‌نماید همان ولایت در شیعیان و متابعان و عارفان حقیقی امام معصوم علیه‌السّلام نیز تجلّی و بروز می‌کند- در این‌صورت هیچ افتراقی بین این دو نمی‌توان یافت مگر در جنبه و حیثیّت طولیّه، که امام علیه‌السّلام در حکم علّت و سبب اصلی و حقیقی این افاضه و اشراق می‌باشد، و در نتیجه سعه وجودی او و کیفیّت ادراک مراتب اسماء و صفات در او اوسع و أعلی است، و نفس عارف در جنبه معلولیّت و استفاضه قرار می‌گیرد؛ و به عبارت اخری: آن حقیقت والای علمی اوّل در نفس امام معصوم علیه‌السّلام جلوه‌گر و ظاهر می‌شود و از او به نفس عارف کامل منتقل می‌شود.

بنابراین در حقیقت ادراک حکم شرعی و تکلیف الهی فرقی بین آن دو وجود ندارد؛ و از آنجا که امام معصوم علیه‌السّلام احتیاط و شبهه و تردید در فکر و عمل او اصلًا معنا ندارد، نتیجه می‌گیریم که این مطلب در نفس عارف کامل نیز تحقیقاً منتفی می‌باشد، و او به همان نحو و شکلی عمل می‌کند که

امام علیه‌السّلام عمل کرده است.[1]

احتیاط ائمّه و اولیای دین در مسائل دماء و نفوس و أعراض

و از طرف دیگر، از آنجا که احکام الهی در مراتب خود از حیث اهمّیت و لزوم و خطیر بودن و سهل بودن و اهتمام و عدم آن دارای مراتب مختلفه می‌باشند، و خود امام علیه‌السّلام نیز در رعایت این موارد دارای حالات و کردار متفاوت است، همین شیوه و عملکرد در حالات و اطوار عارف الهی به چشم می‌خورد.

مثلًا شارع مقدّس در احکام طهارات و نجاسات و تا حدودی نیز در مأکل و مشرب قائل به تسهیل و سمحه است، و این موضوع به خوبی از لسان روایات معلوم می‌شود؛ و احکام ظاهریّه در این باب، و اصول و قواعد طهارت و حِلّ، هم برای افراد عادی و هم برای شخص امام علیه‌السّلام به یک نسق و یک وتیره جعل شده است.[2]

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۲ ـ ۳۸۳.

[2] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۳.

امّا در موارد دیگر همچون مسائل مربوط به دماء و نفوس و أعراض، ما با شدّت اهتمام شارع در رعایت احتیاط و توقّف در موارد مشتبهه برخورد می‌کنیم، و از کیفیّت تعامل حضرات معصومین علیهم‌السّلام با این موارد به سرّ و لُبّ مسأله پی‌می‌بریم؛ و اینکه در چه موردی باید به سهل و روان بودن در آن ملتزم شد، و در چه موردی باید با نهایت دقّت و وسواس در مسأله مواجه شد و زود در موردی حکم به امری نداد.[1]

حقیقت احتیاط در مکتب اولیای الهی و در سایر مکاتب

از اینجا روشن می‌شود که بین احتیاط و توقّف عرفای بالله و علمای ربّانی و بین احتیاط سایر افراد تفاوت ما بین المشرق و المغرب است. احتیاط در مکتب اولیای الهی ناشی از انکشاف حقیقت امر و وضوح مسأله است، نه ناشی از جهالت و عدم وصول به حکم. احتیاط در منهج اولیای حقّ به جهت حسّاسیت و ظرافت و احتمال هلاکت موبقه

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۴.

است، و این خود از ظهور حقیقت امر در این موارد نشأت می‌گیرد، و این احتیاط خود عین علم و ادراک و وصول به حاقّ واقع و حقیقت امر است و عین یقین به کُنه مسأله می‌باشد.

بناءً علی‌هذا اگر ما حتّی در این موارد مشاهده می‌کنیم که از ناحیه ولیّ خدا دستور بر احتیاط آمده است، این نه به جهت اجمال و ابهام مسأله در نزد او می‌باشد، بلکه به جهت جهالت و نادانی و عدم بصیرت ما است که بدین صورت ما را از وقوع در هلاکت و عقاب اخروی و تبعات مُفسده دنیوی حفظ می‌کنند؛ و الّا آنها که نیاز به احتیاط ندارند و نیاز به وقوف ندارند و نیاز به تثبّت ندارند.[1]

اصلًا احتیاط در اطوار و افعال و ممشای عرفای بالله وجود ندارد، و اگر انسان حالتی به نحو احتیاط در آنان مشاهده نمود، یا باید حمل بر عدم اظهار واقع و حقیقت امر نمود- به لحاظ مصلحتی و عنایتی- و یا باید حمل بر جنبه تربیتی و ارشاد اطرافیان شود. و هر دوی این مسأله بسیار بسیار در

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۷ ـ ۳۸۸.

روش و منهج اولیای الهی به چشم می‌خورد، و خود این حقیر راقم سطور در این‌باره حکایت‌ها دارم و مطالبی که در صورت توفیق و به حول پروردگار در جای خود ذکر خواهم نمود.

و امّا احتیاطی که سایر افراد به آن مبتلا می‌باشند ناشی از عدم ادراک حکم شرعی و احراز حاقّ واقع و لُبّ مسأله است؛ و در واقع با این احتیاط، آشکارا به عجز از وصول به احکام و لنگی در حرکت به سوی تکالیف واقعیّه را اعتراف می‌کنند.[1]

شاخصه هفتم: تجلّی و ظهورات عارف واصل، ظهور و تجلّی حضرت حق است

هفتمین خصوصیّت از خصوصیّات عارف کامل این است که: تجلّیات و ظهورات او از ظهور و تجلّی حقّ است نه از تجلّی نفس، و نه در حیطه اقتدار و قوّت نفس، بلکه از ناحیه إفناء و إمحاء و إعدام نفس است.

از آنجا که نفس سالک به واسطه ریاضات شرعیّه و مجاهدات در عوالم ظلمانی و روحانی از تعیّن

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۸ ـ ۳۸۹.

گذشته و استقلال خود را از دست داده است، وجود حقّ و انّیّت او- که غیرتش غیری باقی نمی‌گذارد- در هویّت و تعیّنِ سالک تجلّی پیدا می‌کند، و از این پس دیگر این شخص با شخصیّت گذشته‌اش تفاوت خواهد داشت، و ماهیّتش با ماهیّت قبل مختلف خواهد بود؛ گرچه به شکل و شمایل، فرق چندانی نداشته باشد، ولی سیره و سریرتش کاملًا با اخلاق و خصایص و صفات گذشته‌اش امتیاز خواهد داشت. حرکات او رنگ و بوی دیگری دارد، و گفتار او حساب و کتاب دیگری دارد. در اینجا تجلّی حقّ است بلا واسطه، و ظهور فعل حقّ است مباشرةً بدون دخالت نفس و دستبرد آن و تصرّف آن.[1]

عارف کامل از خود هیچ ندارد و هر چه هست جلوه حقّ است. و به همین دلیل است که کلام او حجّت است و کلام سایر افراد حجّت نیست و احتیاج به تفحّص و تأمّل و تثبّت و وثاقت دارد؛ کلام عارف کلام حقّ است و کلام حقّ، تثبّت و تحقیق

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۱۹.

برنمی‌دارد.[1]

انحصار تربیت سالک در تحت اطاعت ولی کامل و بس

و ثمره بسیار بارز و ظاهر این مسأله این است که: یک چنین فردی در دستورات و فرامینش همیشه اضمحلال و انعدام نفس امّاره را مدّ نظر قرار می‌دهد، نه رشد و تقویت و قوّت او را. و این مسأله مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسأله تربیتی و تهذیب و تزکیه است. چه بسا خیلی از مدّعیان تهذیب و تزکیه، خودسرانه اقدام به دادن دستورات و برنامه‌های سلوکی و تربیتی می‌کنند و از لابه‌لای کتب و با استفاده از مسموعات و تجربیّات خود، اوراد و اذکار و برنامه‌های تربیتی و اجتماعی و خانوادگی و کسبی به شاگردان بی‌خبر از مطالب و قضایا، و حتّی به سایر افراد، به نوع فلّه‌ای و بی‌حساب می‌دهند، و آنها را به‌جای رشد و ترقّی در مهالک و خطرات گرفتار می‌سازند، و به‌جای اینکه جنبه و حیثیّت نفسانی آنها را مورد ضربه و تخریب قرار دهند موجب تقویت و ازدیاد شوائب و

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۲۱.

آثار منفیّه نفس می‌گردند.[1]

مسأله تکامل نفس و سیر إلی الله صرفاً با انجام اوراد و اربعینیّات و قرائت ادعیه و اذکار میسّر نمی‌شود، بلکه مراقبه و مجاهده و مخالفت‌با خواست‌ها و تمایلات نفس نقشی اساسی در این حرکت و تغییر و تحوّل دارد. و اگر انسان بخواهد سَرِ خود و بدون اشراف و تبعیّت از استاد کامل به انجام این امور بپردازد، بیم آن می‌رود که در دام أبالسه و شِباک خطرناک قطّاع الطّریق و لُصوص و راهزنان راه گرفتار آید، و نه تنها هیچ طَرْفی از انجام این دستورات نبسته است، که عمر خود را ضایع و سرمایه خود را باطل و خدای نکرده به طوفان حوادث و قضایای غیر مترقّبه گرفتار شده و باعث هلاکت و بَوار خود و دیگران گردد.

دستورات سلوکی اگر توسّط فرد خبیر و وارد به راه و رسم طریق و عقبات نفس نباشد، ممکن است در جهت مخالفِ حرکت به سمت و سوی تجرّد و تجرید قرار گیرد. و همین خطر در مکاتب و

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۲۲.

دستجات و محافل عرفانی و اخلاقی به طور وضوح به چشم می‌خورد. دوری از اشراف استاد کامل و به عهده گرفتن زمام امور تربیتی توسّط خود سالک، خطری است بس عظیم که بزرگان و راه‌رفتگان طریق را در کام نیستی و هلاکت خود فرو برده است.[1]

تربیت استاد کامل موجب از بین رفتن نفس و شوائب نفسانی خواهد شد؛ و در غیر آن، این غرض و غایت حاصل نخواهد گردید. و از اینجا به‌دست می‌آید که دستورات و فرامین فردی می‌تواند از ناحیه پروردگار مورد وثوق و اطمینان باشد که بالکلّیه از نفس و شوائب آن عبور نموده باشد و صرفاً با لقلقه لسان بیان نشود، و اطوار زاهدانه و عوام‌پسندانه را در پی نداشته باشد. در این مرتبه است که انسان به کلام آن شخص اطمینان و اعتماد خواهد کرد و می‌تواند آن را اسوه و نصب‌العین امور و برنامه خود قرار دهد؛ و در غیر این‌صورت باید با احتیاط به او توجّه کند و دربسته و سربسته آن را به دیده قبول

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۲۵ ـ ۴۲۶.

ننگرد، بلکه در اطراف آن تأمّل کند و بیندیشد، زیرا هر قدر مسأله خطیرتر و حیاتی‌تر باشد طعمه مناسب‌تر و دام مهیّاتری برای نفس و دخل و تصرّفات آن خواهد بود.[1]

[1] اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۳۱.